

ریشه‌ها در تاریخ هشتال و حکم

مهملی پرتوی

«جعفرخان از فرنگ برگشته»

این نمایشنامه از واقعه شیرین و آموزنده‌ایکه در زمان وزارت علوم علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه اتفاق افتاد الهام گرفته باشد. جریان واقعه بشرحیکه در جنگ خطی آقای احمد احمدی آمده باینشرح میباشد :

«درجزء چهل و دو نفر محصلی که در سال ۱۲۷۵ قمری در ایام وزارت علوم علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه بفرنگستان فرستاده شدند جوانی بود که درفن صحافی مهارت بهیچساند و بعداز برگشتن بپهران ونمودن هنر خود لقب صحافی گرفت . موقعیکه این محصلین از فرنگ برگشته و برای معرفی باعتضادالسلطنه مقابل حوض مدرسه دارالفنون صف کشیده بودند تصادفاً اعتضادالسلطنه روی بصحافی بگرد و حوض را باو نشان داد و گفت « این را چه میگویند ؟ » صحافی بزبان فرانسه فصیح و غلیظ گفت « باسن » . اعتضادالسلطنه امر داد که چوب و فلکی حاضر کردند و بدستور او پاهای صحافی را بچوب بستند . چون چند چوبی خورد از زیر فلک گفت « اوز » . اعتضادالسلطنه گفت باز بزیند و چنین کردند و طولی نکشید که صحافی فریاد برآورد : « حوض ، حوض » و جاء حطی و ضاد غلیظ عربی را کاملاً از مخارج خود بتلفظ درآورد و بساط حقه بازی را که شاید میخواسته است بعدها بگستراند از همان اول برجید و بعدها مثل آدم حرف زد .

این نوع سخن را در عرف و اصطلاح ادب مملق گویند . مملق سخنی است که متکلم بتکلف آنرا بلغات بیگانه آمیخته کند و شنونده را از آن سخن خوش نیاید . متأسفانه در میان معدودی جوانان اروپا و آمریکارفته خودمان که بلغات بیگانه کمابیش آشنائی دارند این شیوه ناپسند معمول و متداول است و فی المثل بجای پیچیده « کَمبلیکه » ، بجای مرد خوب و با ادب « جِستِلمن » ، بجای احساسات « سانسیمان » . . . بکار میبرند . هیچ متوجه نیستند که با این مملق گوئی و استفاده

مثل بالا با افراد کم مایه ای اطلاق میشود که گمان میکنند چیزی میدانند و در مقام فضل فروشی چند واژه پیش پا افتاده خارجی را چاشنی کلام کنند . بعضی جوانان کم سواد چند صباح که بخارج از کشور سفر کرده باشند با مملق گوئی و استعمال کلمات بیگانه و تلفیق رطب و یابس هم عیرض و آبروی خویش میبرند و هم ساعه شنونده را آزار میدهند . باینده افراد که خوشبختانه معدود و نادر هستند از باب ملسی و تعریض گفته میشود « جعفرخان از فرنگ برگشته » یعنی خودستانی میکند در حالیکه چیزی بارش نیست . اکنون ببینیم این جعفرخان کیست که نامش ضرب المثل و مورد زبانها شده است :

جعفرخان از فرنگ برگشته نام و عنوان یک نمایشنامه کمندی است که آقای حسن مقدم « علی نوروز » در سال یکهزار و سیصد و یک هجری شمسی برشته تحریر کشید . از طرف بازیگران « ایران جوان » در سالن تئاتر گراند هتل تهران بر روی صحنه آمده است . در این نمایشنامه از جوانی بنام جعفرخان بحث میشود که مدتی را بقصد تحصیل دانش در دیار فرنگ « اروپا » گذرانید . موقعیکه بوطن مألوف بازگشت ضمن ادا و آلتوار لوس و بیزمه ، بجای لغات و اصطلاحات شیرین فارسی از لغات فرانسه که در آن روزگار بیشتر خردار داشت استعانت میجست . برای این جناب جعفرخان مجلس رسمی و محفل آنس و خانه و آشپزخانه علی السویه بود و هر جا بمقتضای زمان و مکان چند لغت و اصطلاح خارجی چاشنی میکرد تا مایه و میزان فضل و کمالتش بر شنوندگان روشن گردد ! در حالیکه اگر از همین جناب مستطاب راجع بتمدن و فرهنگ همان کشور بیگانه سؤال میشد نه تنها در گیل میماند بلکه زبان خارجی را که سالها در آن کشور بسر برده است روی اصول قاعده و دستور « گیر امر » واقف نبود . گمان میرود آقای حسن مقدم در تنظیم

بیمورد از لغات خارجی خود را مسخره ظرفاء قرار میدهند و همه جا همه کسی با طنز و کنایه و پوزخند از آنان یاد میکنند .
متصوّد نگارنده انتقاد از زبان بیگانه نیست چه بسط علوم و معارف در دنیای امروز ایجاب میکند که پژوهندگان علم و دانش يك یا چند زبان زنده دنیا را حتماً فراگیرند و چنانچه غفلت ورزند بیگمان احاطه برشته تحقیقی و تخصصی برای آنان خالی از اشکال نخواهد بود ولی دانستن زبان خارجی نباید مانع از آن شود که زبان مادری را فراموش کنیم و از لغات بیگانه بمنظور تفرعن و خودستایی که مبین سفاقت و بلاهت است استفاده نمائیم .

هنگامیکه نگارنده در دانشسرای عالی تحصیل میکرد روزی یک نفر استاد فرانسوی با یکی از استادان معتمّم ایرانی در حیاط جنوبی دانشسرای عالی «واقع در خیابان کمال الملک طهران - محل فعلی دفتر لغت نامه دهخدا» برخورد کرده بزبان فرانسه سلام کرد ، استاد ایرانی بزبان فارسی جواب داد . معلم فرانسوی بزبان فرانسه احوالپرسی کرد ، آن روحانی محترم مجدداً بزبان شیرین فارسی پاسخ گفت . پس از آنکه از یکدیگر جدا شدند از این طرز احوالپرسی مضحک از آن استاد محترم معتمّم سؤال شد در پاسخ فرمودند: فرزندان عزیزه این آقای فرانسوی بخوبی آگاهست که من فرانسه میدانم بهمین جهت با من بزبان فرانسه صحبت کرد ولی از شما میپرسم که آیا اصافقت من در کشور خودم با مردی خارجی بزبان مادری او صحبت کنم ؟ او در استخدام دولت ایرانست ، حقوق گراف میگیرد ، از تمام تعصّبات کشور ما استفاده میکند معذک زبان مادریش را از یاد نمیسپرد ولی منکه در مملکت خودم زندگی میکنم و از کلیه نیعم و مواهب سرزمین آبا، و اجدادی خویش بهره برمیگیرم اجبار ندارم که بزبان خارجی صحبت کنم . وظیفه این معلم خارجی است که برود زبان کشوری را که از آن منتفع است یاد بگیرد . من هر وقت بکشور فرانسه رفتم البته فارسی صحبت نخواهم کرد ولی در اینجا وظیفه اوست که بزبان فارسی تکلم کند و یا مترجمی برای بیان منویات خویش استخدام نماید

اتفاقاً ملغلق گوئی اختصاص بعصر وزمان ما ندارد . اگر چند قرن بعقب برگردیم می بینیم که خواجه جمال الدین یلغز « وزیر سلطان حسین بن سلطان اویس ایلکائی » در قرن هشتم هجری بقدری در مکالمه رعایت اطناب و تعقید و تکلف میکرد که این حکایت بنقل از کتاب حبیب السیر نمونه آنست: «خواجه جمال الدین یلغز» مقید بود بآنکه بعبارت «ملغز تکلم نماید و دوسر داشت موسوم به عبدالله و فیض الله . نوبتی امیر شمس الدین زکریا وزیر دیگر سلطان حسین یکی از نوکران ترک را جهت طلب گاه بخدمت خواجه جمال الدین فرستاد . چون آن شخص پیغام بگزارد خواجه جواب داد که: **پسر عبدالله و جان فیض الله**

که در مبین ما چندان تبیین موجود نیست که عسافیر بمناقیر برسطوح کشند» . نوکر بیچاره معنی این کلمات را ندانسته گفت «يك سمان طیلکه ده دور؟» خواجه فرمود که «اعادات عبارات از عادات اولوالالباب بعید است» و آن ترک چون دید که هر چند میایستد سخنی مفهوم نمیشود بازگشت و امیر شمس الدین زکریا را گفت: «هر چند من از خواجه گاه میطلبم او قرآن میخواند!» .

در پایان بیمناسبت نمیداند که این چند حکایت مضحک و آموزنده را با استفاده از کتب ادبی و تاریخی و بمنظور هشدار بجعفر خانها و بعنوان حسن ختام نقل کند :

۱ - گویند دهقانی چند الاغ همیشه بشهر آورده بود که بفروشد شخصی باو رسیده گفت : این حمل حطب مرتب بر چهار اسوداللون را بچند درهم شرعی بمعرض بیع در میآوری ؟ دهقان که از گفته آن شخص چیزی مفهوم نشده بود گفت : اگر قرآن میخوانی برو بمدرسه . اگر همیستم میخوانی الاغی دو ربال قیمت آست .

۲ - میگویند ناظم الملک که از معارف و محترمین شیراز بود وقتی پسرش از فرنگ برگشت تمام اعیان و اشراف شیراز را شاهار دعوت کرده بود و توی سفره ضمن سایر اطعمه و اشربه بسک شیرازها يك قاب بزرگ آلبالو پلوهم بود که وسطش خروس گذاشته بودند . پسر ناظم الملک بیدرش گفت : آقا جان چیز میخوام !

ناظم الملک پرسید : چی میخوای پدر جان ؟

گفت : شوهر مرغ !!

ناظم الملک وقتیکه دید پسرش پس از چند سال تحصیل در فرنگستان بجای خروس میگوید «شوهر مرغ» خیلی عصبانی شد و فوراً دستور داد که پای آقا زاده را بچوب فلک ببندند و آنقدر او را بزنند تا اسم شوهر مرغ یادش بیاید . پسر ناظم الملک با همان تازیانه اول اسم شوهر مرغ یادش آمد و فریاد کشید : خروس . خروس .

۳ - میگویند طلکبه ای درجهای مدرسه افتاد ، سحر گاهان که مقنی آمد تا چاه را خالی کند صدائی از تبه چاه شنید . پرسید کیستی ؟ طلبه گفت «اعطینی حبلاً دقیقاً و اجیذبنی جذباً رقیقاً» . مقنی گفت : جات خیلی خوبه ، همانجا بنان تا یاد بگیری مثل آدم حرف بزنی .

- ۱ - متین یعنی کاهدان .
- ۲ - تبین بکسر اول و دوم یعنی کاه .
- ۳ - یعنی گنجشکها یا منقارها بلانّه خویش برند .
- ۴ - یعنی آیا کاه در طولیه موجود است ؟
- ۵ - یعنی از بزرگان بعید است که مطالب را تکرار کنند .
- ۶ - مجله خواندنیها - سال ۲۷ شماره ۳۴ .
- ۷ - مجله وحید - سال چهارم - شماره ۳۸ صفحه ۱۱۰ .